**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030306**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما عقیده‌مان این بود که مادۀ امر معنایی دارد که بالملازمة دال بر لزوم هست. اگر ما این معنا را قائل نشدیم آیا امر دلالت بر وجوب دارد یا دلالت بر وجوب ندارد نوعا آقایان می‌گویند دلالت وجوب دارد ولو به جهت اطلاق دلالت بر وجوب دارد. اینکه امر دلالت بر وجوب دارد آیا نیازمند اجراء مقدمات، اگر بگوییم دلالت امر بر وجوب دلالت اطلاقی است، این دلالت اطلاقی یک بحثی را مرحوم حاج شیخ مطرح کردند که این دلالت اطلاقی آیا یعنی اینکه باید مقدمات حکمت تام باشد تا امر دلالت بر وجوب کند؟ به خصوص عمدۀ مقدمات حکمت بحث در مقام بیان بودن است، یعنی باید متکلم در مقام بیان باشد، احراز بشود، متکلم در مقام بیان حد آن اراده و طلب هست یا در مقام بیان لازم نیست باشد. مرحوم حاج شیخ، البته این را با در صیغۀ امر فرمودند ولی مشابه‌اش در مادۀ امر هم می‌شود مطرح بشود ایشان عقیده‌شان این هست که صیغۀ امر وضعا دال بر مطلق طلب است به نحو اشتراک معنوی، ولی عند الاطلاق حمل بر وجوب می‌شود آن هم نه به جهت اجرای مقدمات حکمت، بلکه نیازی به اجرای مقدمات حکمت هم ندارد، این تعبیری هست که مرحوم حاج شیخ کردند، حالا چطور می‌شود که این شکلی هست، این را حاج آقا تفسیر می‌کردند به اینکه این مثلا یک وضع ثانویه ما قائل بشویم برای امر مجرد یا یک، حالا من این را دو گونه تفسیر می‌کنم، یک تفسیر اینکه این وضع ثانویه برای امر مجرد از قرینۀ ندب هست یا برای اصل طلب به وسیلۀ آن صیغۀ امر مثلا استفاده می‌شود، حد ایجابی‌اش از تجرد از قرینۀ ندب، یعنی آن دال ما بر این حد ایجابی‌اش سکوت متکلم و تجرد کلام متکلم از قرینۀ ندب است. این اینجوری ممکن است. من آن بحث‌هایی که در جلسۀ قبل مطرح می‌کردم براساس این تفسیری بود که از کلام مرحوم حاج شیخ، یعنی تحلیل حاج آقا از کلام مرحوم حاج شیخ بود، البته خود کلام مرحوم حاج شیخ خیلی روشن نیست که چی می‌خواهند بگویند، چون هیچ توضیحی ندارد، من یک قدری هم خواستم چیز آقای اراکی را ببینم یک مرور اجمالی کردم نکتۀ، حالا باید با دقت کلام آقای اراکی را دید که ببینیم اینکه ایشان از یک طرف دلالتش را دلالت امر را بر وجوب دلالت اطلاقی می‌داند از یک طرف دیگر نیاز به مقدمات حکمت نمی‌بیند این چی است؟ چه سنخه‌ای هست؟ یک تنزیلاتی کرده الآن دیگر فرصت وارد آن بحث شدن نیست اگر خدا توفیق بدهد سال آینده این بحث را مفصل واردش می‌شویم. تنزیلاتی کرده که آن را شاید حالا یک گونۀ دیگری مسیر بحث را ببرد. حالا ای تقدیر بحث ما در جلسۀ قبل در ثمرۀ این اقسام بود، اینکه دلالت امر را وضعیه بدانیم یا دلالتش را اطلاقی بدانیم به اعتبار مثلا اینکه مقدمات حکمت اینجا جاری می‌شود. دلالتش را اطلاقی بدانیم بدون اجرای مقدمات حکمت، همان جوری دلالتش را اطلاقی بدانیم. حالا به آن دو شکلی که عرض کردم، اگر اینجوری تفسیرش صحیح باشد که وضع ثانویه قائل بشویم حالا وضع ثانویه‌اش یک موقعی برای امر مجرد از قرینۀ ندب وضع ثانویه قائل می‌شویم یک بار از باب تعدد دال و مدلول اصل دال بر طلب را امر می‌دانیم، وجوبش را از تجرد از قرینه استفاده می‌کنیم، این هم یک احتمال.

یک جور دیگر این هست که اصلا امر را دلالت لفظیه ندانیم، طلب را حجت عقلایی بدانیم بر ایجاب عند الشارع، البته به شرطی که قرینۀ بر ترخیص نباشد. این هم یک احتمال.

احتمال دیگر اینکه اصلا وجوب را یک پدیدۀ شرعی ندانیم، یک اعتبار شرعی ندانیم، اصلا وجوب را حکم عقل بدانیم، این فرقش با قبلی این هست که یک موقعی ما می‌گوییم عقل انسان حکم می‌کند در جایی که طلبی از مولا صادر می‌شود و ترخیص بر خلاف صادر نمی‌شود به اینکه عقل انسان حکم به وجوب می‌کند. وجوب اعتبار شرعی نیست حکم عقل است. یک موقع هست نه ما می‌گوییم وجوب حکم شرعی است ولی دال بر این حکم شرعی به حکم عقلا، به حکم عقلا دال بر این حکم شرعی نفس طلب با عدم صدور ترخیص در ترک. این احتمالات مختلفی هست که در مسئله هست.

یکی از ثمرات این احتمالات در بحث سیاق است. سیاق و ما بحکم السیاق. ما سه جور سیاق می‌شود تصویر کرد. من به ذهنم بود بعد دیدم آقای شهیدی هم این سه جور را به صورت سه تا ثمرۀ مختلف ذکر کرده، یک جور این هست که ما یک مثلا می‌گوییم اکرم العلماء ما نسبت به عالم غیر فقیه امرش را استحبابی می‌دانیم اگر قرینه‌ای باشد که عالم غیر فقیه استحباب اکرام دارد، آیا این دلیل بر این هست که نسبت به عالم فقیه استحبابی بدانیم؟ یا نسبت به عالم فقیه ظهورش در وجوب از بین برود؟ به هر حال آیا ما می‌توانیم بعد از اینکه فهمیدیم که بعضی از افراد متعلق حکم که با لفظ واحد از آنها یاد شده امر نسبت به آنها استحبابی هست در سایر افراد ظهور امر در وجوب باقی می‌ماند یا باقی نمی‌ماند؟ این یک شکل.

یک جور دیگر این هست که امر تکرار نشده ولی متعلق هم با لفظ واحد نیست، با دو تا لفظ است. مثل اغتسل للجمعة و الجنابة. نسبت به جمعه اگر استحبابی باشد آیا نسبت به جنابت می‌توانیم بگوییم که ظهور امر در وجوب باقی است؟ این هم دو شکل.

شکل سوم اینکه خود آن امر هم تکرار بشود، اغتسل للجمعة و اغتسل للجنابة، این سه شکل. هر سه شکلی که اینجا داریم اگر وجوب را به حکم عقل بدانیم، بگوییم وجوب اصلا حکم عقل است. خب حکم عقل است موضوعش چی است؟ موضوعش صدور طلب مولیٰ و عدم صدور ترخیص در ترک. در هر سه صورت این حکم عقل نسبت به غیر موردی که یقین داریم که امر نسبت به آن استحبابی است جاری می‌شود. حکم عقل اصلا ربطی به دلالت لفظیه هم ندارد نسبت به عالم غیر فقیه چون ترخیص در ترک وارد شده است امر اکرم نسبت به عالم غیر فقیه عقل حکم به استحباب می‌کند ولی نسبت به عالم فقیه امر حکم به وجوب می‌کند. حالا چه لفظ واحد باشد چه معطوف معطوف علیه باشد، چه خود امر تکرار شده باشد نشده باشد در هر سه صورت بنابر اینکه حکم عقل باشد این ظهور امر، یعنی دلالت امر بر وجوب باقی است، چون اصلا از سنخ ظهور نیست، یک نوع دلالت عقلیه است به حکم عقل است. این اوّلش روشن است.

اما اینکه به طلب مولیٰ حجت باشد بر لزوم، ببینید این حجیت طلب بر لزوم دو گونه تصویر می‌شود. یکی این که از سنخ اصل عملی است، حجیت دو جور است، حجت یک موقعی از سنخ اصل عملی است، یک موقعی حجت از سنخ اماره است، یعنی کاشف هست.

اگر ما گفتیم که حجت از سنخ اصل عملی است ممکن است ما بگوییم که این مثل همان حکم عقل است. حالا نسبت به بعضی افراد شارع مقدس یعنی عقلا اجازه می‌دهند شخص ترک کند این مأمور به را، این دلیل بر این نمی‌شود که در سایر افراد اجازه داده شده باشد، در هر سه قسمش هم ما ممکن است بگوییم فرق نکند. اما اگر گفتیم یک نوع ظهور عرفی هست، ظهور عقلایی هست، یعنی عقلا طلب شارع را اماره می‌گیرند بر اینکه این طلب عند الشارع طلب ایجابی هست. مگر اینکه ترخیص بر ترک صادر بشود. من تصور می‌کنم اگر این را از سنخ اماره بگیریم دشوار هست که ما بتوانیم امارات عدیده اینجا قائل بشویم، به خصوص در جایی که امر تکرار نشده باشد. شارع گفته اغتسل، یا از آن هم بالاتر در جایی که اصلا متعلق هم به لفظ واحد باشد. اکرم العلماء اینکه بگوییم این اکرم العلماء ظهورات عدیده دارد، آن بحثی که ما در بحث انحلالی بودن ظهورات و عدم انحلالی بودن ظهورات مطرح می‌کردیم، انحلال در مقام ثبوت، انحلال در مقام اثبات و آن بحث‌ها اینجا پایش پیش می‌آید. ولو حکم ما اینجا انحلالی است نسبت به وجوب اکرام هر عالمی وجوب اکرام جدا دارد، ولی انحلالی بودن حکم اکرام ثبوتا لازمه‌اش انحلالی بودن ظهور دلیل نیست و اینکه ما قائل باشیم ظهورات عدیده دارد، این خیلی دشوار هست، من تصور می‌کنم حتی در جایی که امر تکرار هم شده باشد ظهورات عدیده ندارد، حالا باز جایی که امر تکرار شده باشد را شما ممکن است ظهور عدیده قائل بشوید. ولی جایی که امر تکرار نشده باشد که بگوییم ظهور عدیده دارد در اینکه ارادۀ مولی، ارادۀ ایجابی هست. به نظر می‌رسد که این ظهور عدیده ندارد و نمی‌شود بعد از اینکه اثبات شد که امر نسبت به بعضی از افرادش امر ایجابی نیست و نسبت به بعضی از افراد ترخیص در ترک داده شد به نظر می‌رسد در سایر موارد هم دیگر ظهور، این اماریت از بین برود. نمی‌خواهیم بگوییم امارۀ بر استحباب است، امارۀ بر وجوب نیست نسبت به اینکه این طلب در سایر افراد ایجابی هست یا ایجابی نیست این سکوت دارد. این هم این صورت که از باب حجت عقلایی بدانیم.

اما اگر اینکه از باب مقدمات حکمت بدانیم و در مقام بیان بودن این هم به نظر می‌رسد حکمش همین است، چون اینکه ما بگوییم نسبت به یکی‌شان در مقام بیان حد شیء هست نسبت به یکی دیگر در مقام بیان نیست خیلی مستبعد است، و نکته‌ای که من خیلی تعجب کردم آقای شهیدی اینها از باب مقدمات حکمت دانسته بعد قائل به تفکیک شده و می‌گوید ظهور عرفی در این هست که به اینها تمسک می‌کنند. اگر ظهور عرفی به این هست که به اینها تمسک می‌کنند این معنایش این است که از باب مقدمات حکمت نیست، یا باید کلام مرحوم حاج شیخ را بگوییم، بگوییم ولو ظهور اطلاقی است ولی نه از باب مقدمات حکمت، ایشان از باب مقدمات حکمت می‌دانند آن اصلا تصویری که مرحوم حاج شیخ مطرح می‌کرده را اصلا آقای شهیدی طرح نکرده، در کلامشان نیاورده، یا من ندیدم، حالا مگر اینکه من کلام ایشان را کامل ندیده باشم.

**شاگرد:** بعد ایشان گفته که در مقام بیان هست منتها آنها قرینه دارد، بعضی از افراد قرینه است بر عدم.

**استاد:** نه نمی‌شود که اصلا اینها در مقام بیان، ببینید بحث سر این هست که، یعنی بگوییم متکلم در مقام، این بستگی دارد که آن دالی که اینجا ما داریم دال متصل باشد یا بمنزلة المتصل باشد یا دال منفصل باشد، آن بین متصل و منفصل بودن فرق هست. جایی که ما به قرینۀ منفصل فهمیدیم که این امر، ولی اگر به قرینۀ متصل باشد بله این درست است، و فکر نمی‌کنم آقای شهیدی اینجا بخواهد بین متصل و منفصل فرق بگذارد. نوعا خیلی وقت‌ها اینکه در بعضی موارد این امرش ایجابی نیست به قرائن منفصل و به روایت دیگر ثابت شده نه به این روایت.

**شاگرد:** شاید برایش واضح بوده، ماوراء منفصل است

**استاد:** نه اینها این شکلی تصویرشان این نیست، حالا اینها تصویر اینکه منفصل‌ها را خیلی وقت‌ها به منفصل برمی‌گردانیم. آقای شهیدی تصویرشان این نیست، تصویر متعارفشان در این بحث‌ها به این شکل. بالأخره این بحث اینکه متصل باشد آن دال بر ترخیص یا منفصل باشد در این بحث دخالت دارد.

اما اگر ما قائل به این باشیم که دلالت اطلاقی هست ولی این دلالت اطلاقی به در مقام بیان بودن ربطی ندارد، نفس تجرد قرینه این خودش دلیل است. حالا اینکه این را چجوری تفسیر می‌کنیم خیلی مهم است، عرض کردم کلام مرحوم حاج شیخ خیلی روشن نیست که چجوری این بیان را دارد، خودش هم قائل شده، چی می‌خواهند بگویند که یک دلالت اطلاقی غیر وابسته به مقدمات حکمت. اگر آنجوری که حاج آقا تفسیر می‌کنند باشد عرض کردم آن را دو جور می‌شود تفسیر کرد، یک جور این هست که ما بگوییم که امر مجرد از قرینه وضع ثانوی دارد، یک جور این هست که تجرد وضع ثانوی دارد. اگر امر مجرد از قرینه را بگوییم در جایی که امر واحد باشد خب نمی‌توانیم قائل به، چون استعمال لفظ در اکثر از معنا خواهد بود که ما عرض کردیم خلاف ظاهر است. بعضی از قوم هم که خیلی‌هایشان اصلا محال می‌دانند. ولی ما خلاف ظاهر می‌دانیم.

ولی اگر امر مجرد از قرینه را ما موضوع له ثانی ندانیم، بگوییم اصل امر یک دال هست بر اصل طلب، تجرید از قرینه این حدش را تعیین می‌کند. خب تجرید از قرینه ممکن است نسبت به یک مورد تجرید از قرینه باشد، نسبت به یک مورد دیگر تجرید از قرینه نباشد. اینها را می‌شود فرق گذاشت.

اما آن مطلبی که خود آقای حاج شیخ دارند که این توضیحات را نمی‌دهند، می‌گویند این امر دلالتش اطلاقی هست ولی مقدمات حکمت هم نمی‌خواهد. آن را من خیلی می‌گویم چون خودش اصلش را نفهیمدم نکته‌اش چی است تحلیل، یعنی تفریع بر او هم برای ما دشوار هست.

اما اگر امر را هم دال بر وضعی بدانیم بر وجوب که ما قائل هستیم که دال وضعی بر وجوب هست طبیعی است که در جایی که امر تکرار نشده باشد روشن است که نمی‌شود دیگر ظهور در وجوب برایش باقی باشد. اگر، چون می‌تواند مراد مستحب باشد می‌تواند مراد مطلق الطلب باشد آن بحث‌ها.

اما اگر امر تکرار شده باشد چی؟ آیا اینجا هم می‌شود؟ گفتیم آمرک بغسل الجمعة و آمرک بغسل الجنابة، این تعبیر، آیا در اینجا می‌شود گفت که مجرد اینکه آمرک بغسل الجمعة مراد امر شدید هست آمرک بغسل الجنابة را از ظهور می‌اندازد. اینجا آن نکته‌ای را که جلسۀ قبل اشاره کردم باید مد نظر باشد که اصلا یک بحثی هست که کل این بحث مغفول عنه واقع شده و به نظر من بحث مهم آن است و خیلی وقت‌ها اصلا اینکه امر دلالت بر استحباب دارد نه اینکه مستعمل فیه‌اش استحباب است بلکه نکتۀ دیگری هست، آن این است که ما چند جور وجوب داریم، یک وجوب فقهی داریم، یک وجوب اخلاقی و کمالی، یعنی در مقام کمال داریم، یک نوع وجوب شرطی داریم. وجوب‌های اخلاقی هم گاهی اوقات بازگشت به همان وجوب شرطی می‌کند، یعنی آن مراد تفهیمی، اینهایی هم که من می‌خواهم بگویم نه مراد استعمالی متکلم هست، یعنی مراد تفهیمی چیست، این را توجه بفرمایید. ممکن است بگوییم همۀ اینها مراد استعمالی‌اش یکی است ولی این مراد استعمالی که داریم برای این هست که به مخاطب حکم فقهی یاد بدهد یا تنبّه اخلاقی نسبت به او داشته باشد، یا شرطیت یک شیءای را بیان کند، اینها آن مراد استعمالی یکسان هست ولی مراد تفهیمی‌های متنوعی اینجا ممکن است داشته باشیم، که عرض کردم چیزهای اخلاقی هم خیلی وقت‌ها ممکن است ناظر به این باشد که شرط رسیدن به یک اخلاق، شرط رسیدن به یک مصلحت، حالا بحث شرط هم انواع و اقسام دارد، شرط کمال، شرط مصلحت دنیایی، شرط مصلحت اخروی، همۀ چیزهای مختلفی که اوامر ارشادیه می‌توانند ارشاد به آنها باشند. اینجا به نظر می‌رسد اگر ما بگوییم که اینکه در بعضی موارد ما دیدیم امر استحبابی است قرینه بر این نیست که مستعمل فیه‌اش مستحب است، اینجا در مقام بیان حکم اخلاقی بر آمده، خیلی وقت‌ها اینجوری است، یا در مقام بیان فرد کامل است، می‌خواهد بگوید اگر یک فرد کامل می‌خواهی فرض کن در مورد نماز آمده احکامش را دارد بیان می‌کند، حالا به تناسب این را عرض بکنم یک روایتی ما داریم من اسمش را گذاشتم سیاق مناسک الحج، معاویة بن عمار از وقتی که یک حاجی از خانه‌اش که دور از مکه هم هست جزو حوالی مکه نیست که حجش حج افراد باشد، از خانه‌اش خارج می‌شود به قصد حج بیت الله الحرام، آداب و اعمال واجب و مستحبی که مناسب هست و لازم هست انجام بدهد را امام صادق علیه السلام به معاویة بن عمار بیان کرده، اذا خرجت من بیتک ترید الحج و العمرة، این دعا را بخوان، این کار را بکن، در راه اینجور اخلاقیات را داشته باش، بعد که رسیدی به میقات اینجوری محرم شو، این مقدمات احرام را فراهم کن بعد اینجوری محرم شو، همینجور آداب و احکام و واجبات سفر، واجبات احرام، واجبات دخول حرم، دخول مکه، بعد اعمال خود عمرۀ تمتع، بعد هم از احرام بیرون می‌آید، دوباره در روز یوم الترویه محرم می‌شود برای احرام حج و احکام حج تا اینکه باز می‌رود منیٰ و مشعر و عرفات و دوباره از عرفات برمی‌گردد مشعر و منیٰ و اعمال منیٰ، تا اعمال حجش را تمام می‌کند از مکه خارج می‌شود می‌رود مدینه، زیارات مدینه را انجام می‌دهد، زیارت پیغمبر، زیارت مشاهدی که در مدینه هست، همۀ اینها را از اوّل تا آخر در این روایت مفصل که قطعاتش در کتاب‌های حدیثی به خصوص کافی و تهذیب، کافی، جلد ۴، و تهذیب، جلد ۵ وارد شده و من سعی کردم همۀ قطعات این روایت را تا جایی که دستم می‌رسد پیدا کنم و اینها را به آن ترتیبی که فکر می‌کردم ترتیب منطقی باید باشد مرتب کنم که آدرس‌هایش در ذیل یکی از احادیث توضیح الاسناد المشکلة همه‌اش را آوردم.

نکته‌ای که اینجا می‌خواهم عرض بکنم این است، این روایت امام علیه السلام می‌خواهد کل یک آداب مستحبه در حد استحباب متعارف، همۀ مستحبات هم نیست که هیچ مستحبی نیست که در اینجا وارد است، نه بعضی از دعاها و اینها هم در این نیامده، ولی اصل واجب‌های اعمال واجبی که یک حاجی باید انجام بدهد و مقدار قابل توجهی از مستحبات را در این روایت وارد شده، هیچ تفکیکی هم بین موارد واجب و مستحب و امثال اینها نکرده. این در واقع ارشاد به این است که یک حج کامل و مقدمات و مؤخراتش به چه شکل است؟ یک حج کامل. حج کامل از اجزای واجبه، و اجزای مستحبه، یا مقارنات و مؤخرات مستحبه تشکیل می‌شود. اینجا نکته‌ای که نمی‌توانیم ما از این روایت تمسک کنیم این است که متکلم در مقام بیان و تفکیک موارد واجب از مستحب نیست، و در مقام بیان یک فرد کامل است. این فرد کامل یک سری اشیاء نسبت به فرد کامل چون واجبند دخالت دارند در فرد کامل، یک سری موارد چون مستحبند دخالت دارند در فرد کامل. من فکر می‌کنم خیلی وقت‌ها آقای شهیدی می‌گوید انسان وجدان عرفی این هست که اینجاها سیاق مانع از اخذ به ظهور نیست، من دقیقا بر خلاف نظرم هست،‌ وجدان عرفی در اینجور مواردی که به خصوص اینجور مثال‌ها، وجدان عرفی این هست که نه می‌شود تمسک کرد.

**شاگرد:** می‌شود تمسک کرد؟

**استاد:** نمی‌شود تمسک کرد. بله اگر بحث مستعمل فیه تغییر بخواهیم بگوییم، بخواهیم بگوییم آمُرُک بغسل الجمعة و آمرک بغسل الجنابة اینها مستعمل فیه‌هایش مختلف باشد. آنجا حالا باز ممکن است کسی قائل، آن هم خیلی مطمئن نیستم که بشود تمسک کرد. عمدۀ نکته‌ای که می‌خواهم بگویم عمده این هست که متکلم در مقام بیان چیست؟ این دخالت دارد در ظهور کلام در مراد، اینجاها مراد استعمالی تغییر نمی‌کند، ولی اینکه ما بگوییم متکلمی که در مقام مراد تفهیمی فرد کامل از حج مثلا برآمده است و اینجا هر مقداری از اینها که ثابت شده مستحبه بگوییم مستحب است، بقیه‌اش را بگوییم واجب است، نه به نظر می‌رسد که همچین ظهوری این کلمات ندارد.

**شاگرد:** ؟؟؟

**استاد:** آن یک بحث دیگر است، نسبت به مجموع ادله چجوری باید رفتار کرد، آن یک بحث دیگر است که چه باید کرد نسبت به مجموع ادله. ولی غرضم این هست که نسبت به خود این دلیل این نمی‌شود به این تمسک کرد برای وجوب و امثال اینها. اینکه به نظر من این بحث که در مقام بیان حکم فقهی است یا در مقام بیان حکم اخلاقی است یا در مقام بیان حکم شرطی است خیلی دخالت دارد در این بحث سیاق و امثال اینها، و نکتۀ اصلی که خیلی وقت‌ها نمی‌شود به سیاق تمسک کرد این است که مستعمل فیه تغییر نمی‌کند ولی با وجودی که مستعمل فیه تغییر نمی‌کند اینکه متکلم در مقام بیان حکم فقهی است، در مقام بیان احکام الزامی است اینجور چیزها اثبات نمی‌شود بلکه اینکه ما می‌بینیم مثلا مستحبات را بیان کرده می‌فهمیم در مقام بیان فرد کامل است، خب فرد کامل و در مقام، و ما می‌بینیم هیچ تفکیکی هم نکرده، یک موقعی هست که از اوّل آن مواردی که مستحب هست خود آن کلام قرینۀ بر تمییزش گذاشته خب آن خارج از بحث است. ولی عملا اینجور نیست، خود کلام اگر هم قرینه داریم بر اینکه اینها مستحب است قرینۀ خارجی هست نه قرینه‌ای که در آن کلام هست. اینکه من تصور می‌کنم که این نکته اهمیت بیشتری دارد در این بحث. بحث تمام.

ما حالا اگر خدا توفیق بدهد، ان شاء الله دعاگوی دوستان هستیم در حرمین شریفین و ان شاء الله دعا می‌کنیم سال‌های بعد همه با هم برویم و توفیق تشرّف برای همۀ علاقمندان به این اماکن مقدسه از شیعیان حضرت مرتضی علی حاصل بشود، ان شاء الله اگر زنده بودیم سال بعد این بحث‌ها را دنبال کردیم این بحث را من وارد بحث چون خود بحث را، می‌خواهم یک مقداری بعضی از این مبانی مختلفی که اینجا هست نیاز به یک توضیحاتی دارد که اصلا چی است نکات اصلی‌اش چی است ما ان شاء الله اگر خدا توفیق بود در سال آینده به این مباحث می‌پردازیم. البته باز سعی می‌کنم که بحث را خیلی طولانی نکنم ولی در حدی که، به خصوص مبنای مرحوم آقای خویی در مورد اینکه به تبع مرحوم نایینی که این را به حکم عقل می‌دانند آن مبناهایی هست چون در ذهن بسیاری از آقایان جاگیر شده، اشکالاتی آقای صدر دارد، آقای شهیدی هم آن اشکالات را می‌خواهد جواب بدهد، البته خود ایشان مبنایشان آن نیست ولی آن اشکالات اینها را بحث‌هایش را ان شاء الله در سال آینده خدمت دوستان خواهیم بود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد